



۲۰۲۱/۱۰/۱۷



ولی احمد نوری

## شیخ جمال الدین افغان

بخش چهاردهم

«ارنست رونان» (Ernest Renan) نویسنده، فیلسوف و مؤرخ بزرگ فرانسوی در سال های ۱۸۸۵م (معاصر سید جمال الدین افغان) در وصف او نوشته است: «زمانی که با شیخ جمال الدین افغان هم صحبت می شدم، حریت افکار و طبیعت نجیب و درست او، مرا به این اعتقاد امیداشت که من در برابر خود یکی از آشنایان قدیم خویشتن را دارم. با حضور جمال الدین افغان و سخنانش تصور میکردم «ابن سینا» یا «ابن رشد» یکی از آن آزاد مردان دنیا را می بینم که روح انسانیت بوده اند.

### فلسفه شیخ جمال الدین افغان

#### از آثار صلاح الدین سلجوقی فقید

تخلیص، تصحیح و دوباره نویسی از ولی احمد نوری

میگویند برای معارف، سه مرتبه وجود دارد که عبارت از مرتبه فن، مرتبه علم و مرتبه فلسفه است. پس استقراء (۱) کلیات از جزئیات و از تعلیل جزئیات از کلیات، و وضع قوانین و اصول را «علم» می نامند، و تطبیق علم را در عمل «فن» نام میدهند. انتقال علل تا مبادی میتافیزیکی و جمع کردن میان طبیعت و مابین الطبیعه، و بین دو نظام طبیعی و ابدی و مقارنت (۲) میان ماده و معنی و جسد و روح «فلسفه» نامیده می شود.

برای مثال تدریس طفل و تجربه و تمرین آموزی به وی در شکل امر یا نهی، چه در خانواده و چه در مدرسه و تفرجگاه جهت واداشتن او برفتار نکو و مراعات ادب و نظافت و سایر ارزشهای فردی و اجتماعی، در شمار وظیفه فن اخلاق قرار می گیرد. تدوین فضایل و ترتیب آن به عقلی و عملی و مفارقت آن به غرایز و تعیین حد مناسب وسط و معتدل، و وضع پایه فضایل و رذایل، بر طبق دسته بندی و تصنیف عقلی، و نیز تعیین حدود و رسوم برای فضایل و رذایل، همه در شمار مقولات علم الاخلاق جا دارند. اما ربط سلوک به مبادی عالی در روشنایی وحی ضمیر یا الهام الهی و ارتباط میان دو نظام طبیعی و ابدی و رسیدن به مرحله تخلق با خلق الله که جز به واسطه جاودانی بودن روح و ضرورت و حتمیت وجود احکم الحاکمین، تمام نمی پذیرد. این مفاهیم همه شامل فلسفه اخلاق شمرده می شود. زیرا در هر مفهوم مظاهری از فن، علم و فلسفه نمایان است. همان طوری که این مفاهیم در رشته های طب، منطق و سایر علوم وجود خود را تبارز می دهند. به عبارته دیگر ما با دو جهان لایتنهای مواجه می شویم: لایتنهای طبیعی و لایتنهای بعدالطبیعی.

(۱) «استقراء» کلکه عربی است - اسم مصدر - بررسی موارد جزئی امری و نتیجه گیری کلی از آن - روشی برای رسیدن به نتایج کلی از واقعیت ها یا نمونه های مشخص - روش علوم طبیعی.

(۲) مقارنت - مقارنه - نزدیکی - همراهی

در لایتنهای اول مشاهده می‌نمائیم که جهان‌ها و عوالم به صورت مترام یکدیگر بر روی دیگری قرار دارند، و در ورای مجراها، مجراهای امتداد یافته واقع گردیده‌اند، که به حساب میلیون‌ها باید به شمار آن پرداخت و در هر جزئی از این عوالم و جهان‌ها، هرچند هم کوچک و اندک باشد جهان‌ها و افلاکی از ماده، نیرو، میخانیک، خواص و کیمیا وجود دارد و هرگاه پیرامون آن تأمل و غور عمیق صورت گیرد، نفس انسان خویشتن را در دنیای ماده غرق می‌یابد و از جهان‌های دیگر بدور می‌ماند. پس آنکه در جهان ذره ساکن است چیزی از خلیه نمی‌داند و آنکه از طبیعت چیزی می‌داند از زندگی و حیات نمی‌داند، و آنکه حیات را می‌شناسد از انسان خبری ندارد.

این لایتنهای عبارت از دنیای عالم است، زیرا عالم است که اسرار کائنات را کشف می‌کند، ماده و انرژی را تسخیر می‌نماید، در برابر فضا و کواکب به مبارزه بر می‌خیزد و به ساختن و تهیه راکت، بمب و سلاح اتمی مبادرت می‌ورزد و لکن اینرا نمی‌تواند بفهمد که چگونه، کجا و چه وقتی استعمال خواهد گردید.

اما در لایتنهای نوع دوم مشاهده می‌شود که آنجا در ورای آفتاب، مهتاب، آسمان و زمین و تلالو و نظم و نسق آن، وجود و ابدیتی می‌درخشد، آنجا مبادی و نمونه‌های جاودانی است، آنجا نظام ابدی جاودانی وجود دارد که نسبت به نظام طبیعی ثابت تر و دقیق تر است. در آنجاست که به مشاهده می‌رسد که جهان‌ها به صورت متقارب و متساوی قرار داشته از مبداء فیض واحد و رحمتی عامه، جمع و تنظیم می‌شوند.

در آنجا دیگر وجودی از تناقضات و عصبیت‌ها باقی نمی‌ماند و کائنات در شکل عائله واحدی، تحت عرش الله و اراده الهی واقع شده است. در آنجا انسان اتحاد شعوری خویش را با جهان هستی و با آفریده‌گار مشاهده می‌نماید و خیر.

حق و جمال را در زیر روشنایی واحد می‌یابد. آن وقت است که همه را دوست می‌دارد و بر همه رحیم می‌نماید و برای همه خیر و نیکی می‌خواهد. و این دنیایی است که فیلسوف برای خودش ادعا می‌کند. اما علمایی که پیرامون اسرار کائنات مادی از قبیل طبیعت، حیات، ریاضیات، کیمیا و میخانیک به بحث و تحقیق پرداخته با آلات و تجارب و مساعی خویش در پی کشف آن برآمده‌اند و این عمل خویش را تا حد زیادی به حساب خدمات انسانی گرفته‌اند، چنان‌که مشاهده رسیده که از استبداد رأی پیروی نموده و معتقد شده‌اند که همه آنچه در کائنات وجود دارد جز همین لایتنهای اول نمی‌باشد، لایتنهای که در عالم طبیعت و نظام طبیعی تجسم می‌نمایند.

ایشان با این طرز اندیشه خویش از لایتنهای دوم چشم می‌پوشند و به آن توجه نمی‌کنند و نمی‌توانند درک کنند علوم طبیعی که بر پایه تجربه و استقراء استوار است به تمام معنی بر نفس، روح و اراده انسانی انطباق نمی‌پذیرد. روح و اراده که تقررگاه آن ضمیر انسانی بوده و تجربه‌گاه آن در نظام ابدی ای می‌باشد که در لایتنهای دوم دور میزند. از همین جاست که تلاش به خرج می‌دهد که تمام فلسفه اخلاقی و حتی علوم اجتماعی را بر اساس ماده و یا طبیعت وضع نمایند.

می‌بینیم که «چارلز داروین» (Charles Darwin ۱۸۰۹-۱۸۸۲) نیز بیکار نمی‌نشیند و با نظریه نشوء و ارتقایش پا روی صحنه می‌گذارد و این نظر در حالت و شکل ابتدایی اش نزد ارسطو برخی دیگر از یونانی‌ها نیز موجود بود. ما چنین عقیده داریم که اینجا مسئله تنازع البقا و بقای اصلح در میان افکار و عقاید مطرح است، نه تنها در این مورد، بلکه در مورد حیات نیز این قاعده جریان دارد. با آنکه معتقد نیستیم مسئله تنازع تبدیل می‌کند و یا انواع را خلق می‌نماید.

پیروی از این طرز تفکر، بیشتر ارتباط می‌گیرد به «هربرت اسپنسر» (Herbert Spencer) تا «داروین»، زیرا او کوشید تا این اندیشه خویش را بر امور و مسایل انسانی و فلسفه اخلاقی تطبیق نماید و معتقد بود که تنازع البقا و انتخاب طبیعی و بقای اصلح پایه ای می‌باشد که بایست انسان آنرا به حیث اساس و مبادی ارزش، برای سلوک اخلاقی قبول نماید. ولی «داروین» ساحه مساعی خویش را تا این حد گسترش داده نتوانست و بنا به این طرز اندیشه «هربرت اسپنسر» انسان باید راه باغ وحش در پیش گیرد و دست به قانون جنگل بزند و قوت و نیرو را به جای حق قرار بدهد.

امروز عصر و دوران ذره است. . . و ذره در عصر حاضر افکار و اندیشه های انسان ها را بیش از هر چیز دیگر به خود معطوف داشته است. پس آیا صحیح خواهد بود فلسفه اخلاقی خویش را بر نظام ذره بنا نماییم؟ «بلادرنگ» در نظریاتش پیرامون ذره چنین می گوید: «طبیعت به صورت منظم و مسلسل کار نمی کند، بلکه حرکات و فعالیت خویش را به روش های نامنظم دفعی و ناگهانی به راه می اندازد.»

«البرت اینشتاین» (۱۹۵۵-۱۸۷۹) (Albert Einstein) نظر خویش را پیرامون ذره بدین گونه ابراز می دارد: «انقطاع در عملیه و کار طبیعت قانون علیت را ابطال می نماید.» هکذا «ایزن برگ» در باره ذره چنین نظر دارد: «مبداء لا ارادی در طبیعت ذره به ظهور می رسد درک این موضوع را دشوار می سازد که چه وقت طبیعت به نشاط و پیشروی خویش آغاز می نماید.» و همان طور ادامه می دهد: «بنا برین عدم ایمان به آینده، محصور در ذره نمی ماند، بلکه تمام کائنات طبیعی را در بر میگیرد.»

پس آیا ممکن است سلوک خویش را بر سلوک ذره بنا نماییم، به دلیل اینکه ذره در عصر حاضر سازنده جدیدی است، آیا امکان دارد در کارگاه تجربه ذره و یا میکروب و یا کرویات خون چیزی از اراده، ضمیر و مسؤولیت کشف گردد؟ ما به قانون طبیعی ایمان داریم که عبارت از راه و سنت خداوندی است و به حقایق اشیاء، خصایص و مظاهر آن یقین داریم و امیدوار هستیم تا از علوم طبیعی، حیات، ریاضیات، میخانیک، برق، ذره، اشعه و همه آنچه در گنجایش و احاطه علوم حاضر است، بیاموزیم و فرا گیریم و بهره برداری کنیم.

لیکن آن عده علمای مستبد و متکی به رأی خاص خویش باید به خود آیند و از استبداد رأی و انحراف دست بردارند و معتقد شوند که در اینجا، نفس استوار، ضمیر بیدار و حاکم و اراده نیرومند تنها در انسان وجود داشته، در هیچ موجود و زنده جان دگر سراغ نمی شود و قبول کنند که اینجا نظام ابدی ای موجود است که در جاویدانی و دقت خویش ممتاز از نظام طبیعی است. طوریکه به مشاهده می رسد مجاهدین اسلامی که در پیکار و مبارزه با دشمن قرار دارند، به قانون طبیعی بی اعتماد نیستند. چنانچه می بینیم به اساس استمداد از قانون طبیعی از طریق توسل به سلاح و به کار بردن وسایل طبیعی و مادی، در مصاف جنگ پیش می روند و نابودی و فنا پذیری عده ای از ایشان امری است پیش بینی شده، اما ایمان شان به نظام ابدی قوی تر و افزونتر است تا ایمان و اعتماد به قانون طبیعی. چه نظام ابدی فضایی همچون خیر، جمال، عدل و سایر مبادی عالی را در جلو ایشان قرار می دهد و برازندگی پر ارج دینی، اخلاقی و وطنی را در وجود آنها نمایان می سازد.

ما می توانیم به وسیله حواس که معیار مخصوص نزد هر شخص می باشد، قانون طبیعی را با کیفیات و کمیاتش درک نماییم، زیرا حجم کوه و کمبودی آب در برابر هر چشم یکسان بوده نمی تواند. چنانچه عینک های محدب و مقعر طبی شاهد خوبی در زمینه بوده می توانند.

هر گاه پیرامون مقیاس ها و مقادیر معتبری که نزد انسان وجود دارد مذاقه صورت گیرد، واضح می شود که این مقیاس ها و مقادیر پیش از آنکه انسان از کره خودش (زمین) پا به کره دیگر نگذارده است، همه اش به وضع کره زمین مستند است، و هنگامی که راه انسان بسوی مریخ و یا کویکی از کواکب دیگر باز گردید، در آنوقت، وضع جزء وضع مخصوص بزمین خواهد بود و در آنجا عین همین مقیاس ها و مقادیر موجود کره ما، مورد اعتبار نخواهد بود، زیرا نسبت مظاهر قانون طبیعی از قبیل جاذبیت، سرعت، ثقل نوعی، و جذب اشعه نظر به قرب و بُعد کتله نزدیک آن، از خورشید تفاوت مینماید. لیکن نظام ابدی بحالت لاتغیر و ثابت مطلق باقی مانده و در برابر هیچ جزئی از عالم شمسی و متعلقات آن ازپا در نمی آید و متزلزل نمیشود.

پس علم برای ما ذرایع و اسباب حیات را تهیه می دارد و راه و روش استعمال آن را بما می آموزد. چنانچه علم ماده و انرژی را کشف کرد و ذره را با همه عجوبه های شگفت انگیز اندرونی اش تحت تسخیر گرفت. طیارات، راکت ها و امثال آنها اختراع نمود، اما فلسفه ما را به مبادی آن رهنمونی کرد و طریق استعمال آن را با زمان و مکان و نحوه آن به ما آموخت.

در این ساحات ناهمگون علوم، در مسیر آمد و رفت زمان، فرضیه ها، نظریات و دیدهایی گوناگونی پدید آمد، و فلاسفه و دانشمندانی نیز با مشتی از استدلالات خویش پا بر روی این میدان گذارند که نمیتوان همه اش را صائب و حق بجانب شناخت.

یکی از قهرمانان این میدان «شیخ جمال الدین افغان» است. قهرمانیکه راه خویش را به سوی افق حق و حقیقت باز می کند و از مسیر حقیقت و واقعیت نمی لغزد و در پهلوی فلاسفه رهیاب و صائب نظر موقف عالی برای خود احراز می نماید. علاوه بر آن شیخ جمال الدین افغان یکی از ائمه اسلام نیز بود. در هر حال ممکن نیست شخص فیلسوف عاری از علم باشد، زیرا مناسب و شایسته است که فلسفه بر اساس های متین علوم مختلف استوار گردد. با این ملاحظات شیخ جمال الدین افغان خود دائرة المعارفی برای انواع علوم به شمار می رفت.

او نزد خودش مواد کافی از هر علمی که فلسفه خویش را بر آن بنا می نمود، موجود داشت، لیکن وی از جمله علمای دارای تخصص در یکی از رشته های علم به شمار نمی رفت. از اینرو مرکز و جایگاه مخصوص جهت اجرای تجارب علمی خود نداشت و نیز از آن جمله نبود که ظرف حافظ خویش را با مسائلی پُر می سازند که فهم آن، طوری که شاید برای ایشان مقدر و میسر نبوده، توانایی ترتیب و تنظیم و مقرنت بین این مسئله و آن مسئله را در خویشتن نمی یابند. هکذا شیخ جمال الدین افغان جدا از آن عده ای بود که فلسفه را زبون و سرافکنده علم می ساختند.

دانشمندان علم النفس می گویند: شدت قوه حافظه توسط قوه فکری احکام غصب می شود و آنهایی که دارای قوه بزرگ در حکم و فصل در مسائل دقیق فکری هستند، صاحب حافظه قوی نمی باشند. چنانچه «مصطفی لطفی منفلوطی» از روی شکایات خودش، در زمره اشخاص ضعیف حافظه قرار داشت.

این واقعه در مورد شیخ جمال الدین افغان مشهود و هویدا بود. هنگامی که به نوشتن چیزی می پرداخت گاهی به مشاهده می رسید که در ارقام غلط می کرد، اما در باره فلسفه تاریخ و احکام و استنتاج و سیاست غلطی را نمی شناخت، بلکه رسایی و ید طولای وی درین زمینه بیشتر از هر فیلسوف دیگر بود.

هنگامی که شیخ جمال الدین افغان در مقام نقد و استدلال در برابر فلاسفه «کلبیون» و «ابیقوریون» و امثال آنها بر می آمد، نبوغ و برازندگی وی از لحاظ قوت استدلال و براهین محکم، واضح و مبرهن بمشاهده میرسید و هم از نگاه نزدیکی با روح عصر نسبت به نظریات یونانی ها و فلاسفه قرون اوسطی و فلاسفه متأخرین امتیاز بخصوص در استدلال وی مشهود بود. شیخ جمال الدین افغان رساله ای در رد طرفداران اصالت ماده و طبیعت تألیف کرد و نام آنرا «رد نیچریه» گذاشت. بنا به گفته استاد صلاح الدین سلجوقی شخصی که نام رساله مذکور را از «رد نیچریه» به «رد بر دهریین» ترجمه و تعدیل کرد، (با وجود تفاوت های بزرگ لغوی در میان این دو کلمه) کاری انجام نموده در خور تأیید و ترجیح.

این تعدیل نام رساله مذکور بدان جهت در خور تأیید خوانده شده که در آن روزگار، عده ای کلمه «نیچریه» را بر هر کسیکه از راه حق و طریق ادیان آسمانی منحرف می شد و به روش فکرت شاذ و یا اعمال مخالف مبادی گرایش می کرد، اطلاق می نمودند. از همین جاست که می بینیم شیخ جمال الدین افغان ده نوع دهری و مادی را بر حسب ذیل تذکر می دهد:

۱ - ابیقوریون ۲ - ارتقائیون ۳ - مزدکیون ۴ - شیوعون ۵ - باطنیون ۶ - پیروان ولتیر و روسو ۷ - حکام منحرف در دولت عثمانی ۸ - نفعیون ۹ - مورمون ها ۱۰ - خائنان، تقلب کاران، رشوتخواران و ریا کاران شرق.

از آنجائی که در هند کلمه «نیچریه» بر کلیه اصناف منحرفین اطلاق می گردید، انتخاب این نام بر رسانه ای که در آن سرزمین تألیف می شود مناسب تر بود. بنا بران وقتی که این رساله در محیط عربی نام «رد بر دهریین یا الرد علی الدهریین» را به خود می گیرد، نهایت بجا و مطابق حال شمرده می شود، زیرا کلمه «دهری» در محیط عربی نیز بر عناصری اطلاق می گردد که کلمه «نیچریه» در هند بر آن اطلاق کرده می شد. همچنانی که کلمه های «زندیق» و «ملحد» را نیز بر این عده اشخاص اطلاق می کردند.

استاد سلجوقی در باره میگوید: یک نسخه از این رساله شیخ جمال الدین افغان را به همان لغت و زبانی که در حیدر آباد به طبع رسیده بود، در حدود ربع قرن پیش مطالعه کردم و بسیار دلچسپی و آرزو داشتم نسخه ای از طبع دوم آن بنام ترجمه شده جدیدش (رد بر دهریین) را بدست آورده، هر دو نسخه اصل و ترجمه شده را باهم تطبیق نمایم. از آنرو به ترجمه امام شیخ محمد عبده شاگرد و خواهر زاده شیخ جمال الدین افغان که با مساعدت (عارف افندی ابو تراب) تهیه شده بود، رو آوردم و اقتصار کردم.

«استاد صلاح الدین سلجوقی به منظور فراهم سازی زمینه مساعد، جهت بررسی و ارزیابی فلسفه و مذهب علمی شیخ جمال الدین افغان در مقارنه آن با فلسفه و مذاهب علمی دیگر تمهیداً به توضیح مختصر به روش های فلسفی فلسفه دانان، در سطور ذیل توجه می گمارد»:

انسان نخستین آغاز خود را با پرورش فلسفی جامعه عمل پوشید. نخستین چیزی که سقراط کار تفکر انسانی اش را پیرامون آن روی دست گرفت، عبارت از ذات و نفس انسان بود. سقراط به دنبال این گفته اش که: «نفس خود را به نفس خود بشناس» به این تفریح دست زد که اذیت و پستی خود جهل است.

به این معنی که انسان، ملاک با کرامت روی زمین بوده، جز از طریق جهل و نادانی به ارتکاب اذیت و پستی دست نمی یازد. کذا سقراط تصریح نمود که شر جز به وسیله شر دفع نمی شود. معنایش اینکه انسان دارای صفت ممتاز کرامت را نمی سزد که دست به سوی ارتکاب شر دراز کند.

افلاطون نیز درین عقیده از استادش سقراط پیروی نموده، به دنبال تفکر وی رهسپار است، بلکه افلاطون تلاش داشت خویشتن را به مرتبه و حد بعید تر نیز رسانده و مرتبت و جایگاه انسان را تا آن حد بلند ببرد که به عرش الهی نزدیک سازد.

ارسطو نیز سر براهی جز همین راه نسپرد و به دنبال عین همین عقیده راه پیمود و اتباع ورزید، در نگاه این فلاسفه سه گانه همه چیز فلسفه محض بود. اما هنگامی که مدرسه ارسطو به نضج و پختگی رسید، طرفداران جدایی فلسفه از علم، به ظهور خویش آغاز کردند و ارسطو پیشقدم ترین کسی به حساب می آید که خطوط حدود را در میان علوم ترسیم کرد. چنانچه تجدید منطق، بیولوژی، میخانیک، طبیعت و مابعدالطبیعه، سیاست و علوم دیگری جز اینها مبادرت ورزید، تا آنجا که هر علم به اساس طبیعت خود دارای اسم و عنوان امتیاز دهنده گردید. و لیکن علوم مرتبطه به اشیای انسانی، بر اصل خود باقی ماند و بنا بر تسمیه ارسطو مسما به فلسفه گردید. حتی در زمان ما آنگونه اشیای انسانیت عالی که از ابعاد سه گانه قابل فهم برای انسان بحث می نماید به نام فلسفه شناخته می شود.

این ابعاد ثلاثه عبارتند از :

- بُعد روحی
- بُعد اجتماعی
- و بُعد الهی

در حالیکه مسایل متعلق به اجسام، نبات، حیوان، فلک و امثال آنرا علوم می نامند. پس هرگاه ما خواسته باشیم مسئله ای از مسایل مرتبط به امور انسانیت را اجابت کنیم، راهی جز یکی از این دو طریق نخواهیم داشت:

- طریق علم : ازین طریق می توان مسئله را به تحلیل علمی حد و رسم، قیاس ها و مقدمات منطقی حل نمود.
- طریق فلسفه: این طریق مسئله را ب موجودیت ذاتی انسان و مؤفقیات های خاص و شایسته او در کائنات، در اجتماع، در پیشگاه الهی و نزد ضمیر مقارنه و پیوند میدهد. و بهتر آنست که امور انسانی به وسیله بکار بستن طریقه دوم حل و فصل گردد. فرض می کنیم اگر گفته شود که انسان از سلسله نسل بوزینه است، پس آیا این فرضیه، تأثیری در موجودیت طبیعی او از نواحی قوت، صحت، نمو یا تعذیه وارد خواهد کرد؟ در حالیکه این طرز تفکر تربیت انسان را مشوش و مشکل ساخته با کرامت نوعی او معارضه می کند و فضایل عالی و مشاعر بلند وی را تضعیف می نماید، و به غرایز سرکش و انگیزه های پست، قوت و نیرو می بخشد. هرگاه هدف اخلاق عبارت از کمال و سعادت، یا وظیفه و یا متخلق شدن به اخلاق الله باشد، پس کدام یک ازین دو امر، جهت وصول به این اهداف مؤثرتر و نزدیکتر خواهد بود؟ : اینکه منشاء انسان در بوزینه باشد (\*) و یا روح الهی در وی دمیده باشد ؟

فیلسوف بزرگ افغانستان شیخ جمال الدین افغان، برای خودش مذهب خاصی را فلسفه اخلاقی ابتکار کرده بود. به گمان اغلب این مذهب او از هر مذهب دیگر بهتر و ثمر بخش تر است.

شیخ جمال الدین افغان در این مذهب خود تا حدی به مذهب (وظیفه برای وظیفه) «امانویل گفت» قرابت می‌رساند. با آنهم فرقی در میان وجود دارد و آن اینکه شیخ جمال الدین افغان نقصی را در مکتب وظیفه درک کرده است، زیرا در مکتب وظیفه «کنت» هدف وجود ندارد و وظیفه در نگاه وی نه حدی دارد و نه رسمی، ممکن به نوعی از وظیفه انتروپولوژی منجر شود، چنانچه نزد حشرات موجود می‌باشد. لیکن وظیفه در نظر شیخ جمال الدین افغان یک مذهب و حاجت است و این یک وظیفه انسانی می‌باشد که از طبیعت انسان عرض وجود می‌کند. در عین حال شیخ افغان کمال مثالی و نمونه‌ای را به مثابه هدف سلوک می‌شناسد.

شیخ جمال الدین افغان می‌خواهد انسان را چون ملک کریم در روی زمین مشاهده کند، فرشته‌ای دور از نقایص و رذایل و مستشعر به کرامت ذاتی و اصالت مبداء قدسی اش، مبداء ایکه به قدرت بی‌نهایت و اراده و علم خداوند عرض وجود کرده است. مبداء ایکه در آن از روح مقدس دمیده شده و اسماء الحسنی و فضایل جاودان از آن شایع گردیده. پس وظیفه و مکلفیت، وجودی چنین متناقض آن است، که به جانب نور، فضایل، بلندی، بزرگی، پایداری و دوام ره پیماید، تا آنکه با خلاق الله متخلق شود و با خداوند (ج) اتحاد شعوری پیدا کند و در انجام خویشتن را به قاب قوسین یا پائین تر از آن برساند. این است هدف به سوی کمال بلکه این است غایت کمال. همچنانیکه شیخ افغان می‌خواست اجتماعی را مشاهده کند که از افراد محافظت کننده عین کرامت، عین فضایل، عین مکلفیت و عین وظایف شکل یافته به سوی عین هدف روان باشند.

شیخ جمال الدین افغان می‌گوید: «دین سه عقیده و سه خصلت را به عقول و نفوس بشر داده است که هر یک ازین عقاید و خصایل رکن وجود ملل و پایه بنای هیئت اجتماعی آن و اساس حکم برای مدنیت ما به حساب می‌رود و در هر یک از اینها ساقی است، قبایل و ملت‌ها را برای پیشروی به سوی غایات کمال و ارتقا به سوی ذروه سعادت بر می‌انگیزد. در هر واحد از اینها نیروی توانایی وجود دارد که نفس‌ها را از شر بدور نگهداشته و از نزدیک شدن به فساد جلوگیری می‌نماید.

#### عقاید :

- عقیده اول: عبارت است از تصدیق بر اینکه انسان فرشته زمینی و اشرف مخلوقات می‌باشد.
- عقیده دوم: یقین و اذعان هر صاحب دین است بر اینکه ملت او «اشرف ملت‌ها» بوده و هر آنچه مخالف و نقیض او باشد، در گمراهی و باطل خواهد بود.
- عقیده سوم: عبارت از جرم و ایقان است بر اینکه انسان جز به منظور حصول کمالی که او را برای عروج به سوی جهان بالاتر و وسیع‌تر از این دنیا آماده سازد.
- هرگاه به این عقاید سه گانه نظر افکنیم و تأمل بنمائیم درسی یابیم که این سه عقیده در حقیقت به مثابه (دیگدان سه پایه ای) می‌باشد که دیگ طبخ و نضح نفس منظم و متکامل انسان بالای آن قرار داده شده است. پس
- عقیده اول انسان را مؤمن به کرامت شخصی اش بار آورده او را از مغاک پستی و ذلت بیرون می‌کشد.
- عقیده دوم ایمان انسان را به مبادی اش و ملت و وطنش از دیاد و افزونی می‌بخشد.
- و عقیده سوم انسان را بران رهنمایی می‌کند که راه و ذریعه و وسیله باید همچون هدف منزله و پاک باشد، و همانگونه که هدف مومن پاک و منزله است، وسایل را نشاید که مانند آن نباشد، و این عقیده نیز در ضد گفتار دهریون است که می‌گویند : «غایه وسیله را نکو می‌سازد.»

پایان بخش چهاردهم  
ادامه دارد

**تبصره از ولی احمد نوری**

(\*) این اندیشه و تئوری را که انسان از نسل بوزینه یا شادی آمده است به گفته نویسندگان معاصر برای نخستین بار

در قرن نزده « داروین » (شارلز داروین متولد سال ۱۸۰۹ و متوفی سال ۱۸۸۲م) نوشته است. ولی ابوالمعانی بیدل صاحب دل این اندیشه را دو قرن قبل از داروین در بیتهی از اشعارش انعکاس داده است که ایجاب می کند فلاسفه معاصر و اندیشمندان در این باره تحقیق و تدقیق کنند که منظور عبدالقادر بیدل از این بیت چه بوده و یا چه می باشد. (میرزا عبدالقادر بیدل متولد سال ۱۶۴۶ و متوفی سال ۱۷۲۳م)

هیچ شکلی بی هیولا قابل صورت نه شد

آدمی هم پیش از آن کآدم شود بوزینه بود



برای مطالب دیگر ولی احمد نوری روی عکس کلیک کنید

